# 1- درآمد

شناخت هرمفهومی در علوم انسانی معمولا به­سه شیوه دست‌می‌دهد: در شیوه نخست، میتوان از راه واژه نامه‌ها به ریشه واژگانی آن مفهوم، باز گشت و تفهمی آغازین از آن به‌دست آورد. در شیوه دوم به واژه‌نامه های تخصصی مراجعه می شود و درباره آن مفهوم، اطلاعاتی حاصل‌‌می‌گردد. سرانجام در شیوه سوم افزون بر دو شیوه بالا همچنین از راه بازگشت به تاریخ دگردیسی و تطور آن مفهوم به فهمی کاملتر از آن میتوان رسید. در واقع در شیوه‌ی سوم، فهم یک چیز برابرست با درک و پی بردن به تاریخِ آن چیز. همان طور که ژان گراندن یادآور شده است: «منشاء این گرایش، به ایده‌آلیسم آلمانی باز می‌گردد: هنگامی‌چیزی را می‌فهمیم که به تکوینش از یک مبدا اولیه، علم داشته‌باشیم.»(گروندن، 1395: 24-23)

اهمیت دست‌یابی به تاریخِ یک مفهوم، افزون بر کامل‌تر شدن فهم، در این است که از یک خطای روش‌شناختی نیز جلوگیری می‌کند. آن خطا بدین صورت می‌تواند رخ‌دهد که پژوهش‌گر، معنای یک مفهوم را چنان در یابد که معاصرانِ خودش در می‌یابند نه چنانکه به‌کاربرندگانِ تاریخی. اگر به زبان منطقیانِ ارسطوئی سخن بگوییم در این‌گونه خطاها با «مغالطه لفظی» روبرو هستیم. به سخنی دقیق‌تر با «مغالطه به حسب جوهر لفظ» سروکار داریم که عبارت است از: مغالطه به اشتراک اسم که شامل اقسام دلالت اسم بر معانی مختلف می‌شود از قبیل اتفاق و اشتراک و تشابه و مجاز و استعاره و نقل و تشبیه و تشکیک و غیر آن»(خوانساری، 229). نمونه منطقی آن‌چنین است:

خدا نور است – نور محسوس است – پس خدا محسوس است.

آشکار است که «نور» در صغری و کبری به دو معنای متفاوت به کار رفته‌اند(همان: 230)